**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۴/۰۱/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر سیاق در دلالت عبارت

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**امر واقع در سیاق مندوبات**

بحث در مورد امر واقع در سیاق مندوب بود من قبل از اینکه بحث را ادامه بدهم این را اشاره کنم که این اقوالی که ذکر کردیم چهار قولی که ذکر کردیم خب قائلین دیگری غیر از آنهایی که ما ذکر کردیم هست حالا چون آن بحث گذشته دیگر تکرار نمی‌کنم فقط یک عبارتی از مرحوم امام دیدم بدم نیامد آن را اشاره کنم آن این است که مرحوم امام البته یک جایی اشاره می‌کنند که سیاق مانع از حمل نهی بر تحریم نیست در واقع یک جای دیگر یک تعبیری دارند می‌گویند که ... البته آنجا امر نیست می‌گویند و إن شئت قلت ... آن اولی که گفتم مکاسب محرمه، ج1، ص264، بود عمده‌اش این عبارت دوم بود که می‌خواهم نقل کنم به یک تناسب می‌گویند «و إن شئت قلت: إنّ التلازم بین الفقرتین فی التعمیم و عدمه علی فرضه لیس عقلیّا، بل عرفیّ بلحاظ وحدة السیاق، و هی من أدنی مراتب الظهور علی تسلیم أصله، و مع قیام قرینة علی التفرقة تقدّم علیه» این در واقع کلام مرحوم آقای داماد نیست که ایشان قائل بودند که چیز تضعیف می‌شود ایشان در واقع می‌خواهند بگویند اینکه دو تا شیء در سیاق واحد دارند یک معنی داشته باشند یک معنی داشتن‌شان ظهور قویی ندارد که اگر قبول کنیم که حتماً باید به یک معنی باشد به یک شکل باشد البته آن بحث تعمیم و عمده هست حالا به یک شکل باشد این اگر باشد من ادنی مراتب الظهور، این با آن بحثی که متناسب با آن بحث هست که بعضی‌ها گفتند سیاق قرینه بر ظهور در استحباب است ایشان می‌خواهد بگوید اگر اولاً اصلش معلوم نیست قرینه بر ظهور در استحباب باشد اگر قرینه در ظهور در استحباب هم باشد این قرینیت ضعیفی دارد بنابراین اگر یک روایت دیگری باشد که دلیل بر وجوب باشد این با آن منافات ندارد این

می‌تواند یک نوع قول دیگری، قول جدیدی باشد که ما بگوییم که کأنّ البته به نحو فرضی اگر ظهورش در ندب را هم اثبات کنیم ظهور ضعیف در ندب دارد شبیه این را بخواهیم در ندب پیاده کنیم بگوییم که سیاق منشأ می‌شود که یک ظهور ضعیفی در ندب

پرسش: ایجاد بشود اینجا اصل ظهور را منکر شدند ... پاسخ: عرض کردم بر فرض به نحو لو سلّم، به نحو لو سلّمی

اگر ما ظهورش را در ندب را هم بپذیریم ظهور ضعیفی است

پرسش: ... پاسخ: اشعار به ندب نه اشعار به وجوب یعنی این قول غیر از قول آقای داماد است یعنی اگر هم بگوییم اشعار به ندب، آقای داماد می‌گفت همان همان وجوبش می‌ماند ولی وجوبش ضعیف می‌شود ایشان می‌گوید کأنّ وجوبش می‌رود یعنی علی الفرض اگر ما گفتیم وجوبش هم می‌رود ظهور در ندب پیدا می‌کند ظهور قویی در ندب پیدا نمی‌‌کند ظهور ضعیف در ندب پیدا می‌کند حالا این مهم نیست

خب این یک مطلب بود. یکی کلمات آقای خوئی را صحبت می‌کردیم از مرحوم آقای خوئی دیروز یک عبارتی آوردیم بعد یک عبارت روشن‌تر از آن عبارت در کلام آقای خوئی دیدم آن را گفتم نقل کنم بد نیست در این بحث این هست که یک «موثّقة إسحاق بن عمّار، عن جعفر، عن أبیه (علیهما السلام): «أنّ أباه کان یقول: لا بأس أن یستأجر الرجل الدار أو الأرض أو السفینة ثمّ یؤاجرها بأکثر ممّا استأجرها به إذا أصلح فیها شیئاً»» یک چنین روایتی هست که شرط می‌کند که می‌گوید به اصطلاح شرط اینکه شخص بتواند دار و ارض و سفینه را که آنها را که اجاره کرده به اکثر اجاره بدهد اینکه یک کاری در اینها انجام داده باشد نمی‌دانم الان یادداشت نکردم در کدام یک از این بحثها هست ایشان می‌گوید که «یدلّ علی المنع فیها» مرجع ضمیر را من یادداشت نکردم این نیاوردم که کدام است مثلاً در سفینه «مفهوم موثّقة إسحاق بن عمّار المتقدّمة، و لکن قد یناقش بأنّ اقترانها فیها بالأرض بعد البناء علی الجواز فیها کما ستعرف یکشف عن أنّ البأس المدلول علیه بالمفهوم أعمّ من الکراهة، فلا یدلّ علی الحرمة» ایشان می‌گوید این

روایت می‌گوید که کأنّ «إذا لم یصلح فیها ففی الاستیجار باکثر ممّا استأجرها به بأس» می‌گوید بأس اعم از کراهت هست به قرینه اینکه در مورد بعضی از این افراد نمی‌‌توانیم به معنای حرمت بگیریم چون اصل جوازش ثابت است. بعد حالا پاسخی که ایشان می‌دهند «و یندفع: بما أوضحناه فی الأُصول من أنّ الأمر و النهی لم یوضعا إلّا لإبراز اعتبار البعث أو الزجر، و لم یکن الوجوب أو الاستحباب و لا الحرمة أو الکراهة مدلولًا للفظ» تا حالا بقیه عبارتش را بعد می‌خوانم این «أنّ الأمر و النهی لم یوضعا إلّا لإبراز اعتبار البعث أو الزجر» این مراد صیغه امر و صیغه نهی است؟ یا لفظ امر و لفظ نهی را هم شامل می‌شود؟ خب ابتداءً به نظر می‌رسد که کأنّ محل کلام صیغه امر و صیغه نهی باشد ولی یک مطلبی در مصباح الاصول در حاشیه‌اش نقل کرد بحث ماده امر، ایشان بحث ماده امر می‌گوید امر دوتا معنی دارد یکی به معنای طلب هست یکی به معنای ؟؟؟ الشیء هست حالا صحبتهایی در موردش می‌کند توضیحاتی می‌دهد در حاشیه آن آقای سرور می‌گوید «هذا ما سمعناه و ضبطناه من افادات سیّدنا الاستاذ فی مجلس الدرس، و لکن وجدنا فیما کتبه بعض الافاضل الاصدقاء و نحبّ أن ننقله بعین عبارته تتمیماً للفائدة، فعلیک نصّه: هذا علی ما بیّناه فی الدورات السابقة، و لکنّ الصحیح فی المقام أن یقال: انّ مادة الامر لم توضع للدلالة علی حصّة خاصة من الطلب، و هی الحصة المتعلّقة بفعل الغیر، بل وضعت للدلالة علی ابراز الامر الاعتباری النفسانی فی الخارج، و السبب فی ذلک ما حقّقناه فی بحث الانشاء، من أنّه عبارة عن اعتبار الامر النفسانی ...» تا آخر که این مطلب را توضیح می‌دهد آدرس داده محاضرات، ج2، ص9. بعد خود این آقای سرور اشکالاتی می‌کند چندتا اشکال مطرح می‌کند یک تیکه‌اش را فقط می‌خواهم بخوانم ایشان می‌گوید که «و ثانیا: انّ الکلام فی المقام انّما هو فی معنی مادّة الامر، و هی غیر مختصّة بالانشاء کی ینطبق علیها ما ذکره سیّدنا العلامة فی معنی الانشاء، فانّ مادة الامر کسائر مواد المشتقات قد تستعمل فی مقام الاخبار ایضا، فیقال: أمر زید عمروا بکذا، و یأمره بکذا، و ما أمره بکذا، و لا یأمره بکذا، و هکذا، و لا ینطبق معنی الانشاء فی هذه الموارد کما تری» اشکال می‌کند اشکال درستی هم هست که شما

بحث انشاء را اینجا پیش می‌کشید ماده امر فقط در موارد انشاء به کار نمی‌رود جایی داریم اخبار می‌دهیم می‌گوییم امر بکذا حالا اینکه انشاء هر چی می‌خواهد باشد باشد. امر بکذا، مفاد این امرَ چی هست؟ امر بکذا یعنی طلب کرد؟ چی کرد؟

پرسش: انبعاث اعتبار آن امر نفسانی ... پاسخ: مجرد اینکه انشاء به معنای ابراز اعتبار امر نفسانی لازمه‌اش این نیست که امر به این معنی باشد آن چون انشاء‌بوده امر حتماً باید به معنای ابراز باشد این دوتا بحثها ملازمه ندارد ممکن است شما قائل به همین بشوید در اینجا ولی این دوتا بحث، دوتا بحث جداست به همدیگر کاری ندارد.

حالا در این بحث هم این کلمه‌ای که به کار رفته، کلمه بعث هست می‌گوید که در این صورت بعث وجود دارد حالا این را ایشان حالت انشائی گرفته و آن کلمات ابراز اعتبار بعث و زجر را در که پیش کشیده یا چی بوده نمی‌دانم البته اگر هم از عبارت ایشان بگذریم ممکن است آقای خوئی مطلب‌شان این هست که بعث اگر به معنای اعم هم به کار برود این باعث نمی‌شود که ما نتوانیم از این حرمت استفاده کنیم چون این بیانی که هست این بیان اختصاص ندارد در جایی که اصل طلب و اصل بعث و زجر با صیغه استفاده بشود اگر یک واژه‌ای باشد که از ماده‌اش بعث استفاده بشود لا بأس که مفهومش فیه بأسٌ است ولو به جهت ماده می‌گوید بعثٌ، دارد زجر می‌کند مصداق زجر هست می‌گوید آنجایی که شارع از یک چیزی زجر کرده باشد به صیغه باشد یا به ماده باشد عقل حکم به امتثال می‌کند آن بحث ابراز اعتبار بعث و زجر ولو در موارد انشائایات است ولی این کلام ایشان اختصاص ندارد به جایی که از بحث صیغه باشد و انشائی باشد و امثال اینها آن بحثی که آنجا مطرح هست آن در جای خودش باید بحث کرد که اَمَرَ به چه معنای نهی به چه معناست ولی می‌خواهم بگویم که حتی اگر ما اشکال مرحوم آقای سرور را در آن بحث قبول کنیم که درست هم هست که این دوتا بحث را باید جدا بحث کرد شاید اینجا را می‌توانیم کلام آقای خوئی را توجیه کنیم که همان نکته‌ای که در موارد انشاء وجود دارد که انشاء دالّ ابراز بعث و زجر

هست و اعتبار بعث و زجر به حکم عقل لزوم اطاعت را می‌آورد همان بیان در کلمه بعث هم می‌آید چون بعث دالّ بر زجر است بعثٌ فی بعثٌ دالّ بر زجر هست و زجر به حکم عقل لزوم اطاعت می‌آورد ما لم یقترن بالترخیص فی الفعل، این است که خواستم یک توضیحی در مورد عبارت بدهم حالا بقیه عبارت را بخوانم «و یندفع: بما أوضحناه فی الأُصول من أنّ الأمر و النهی لم یوضعا إلّا لإبراز اعتبار البعث أو الزجر، و لم یکن الوجوب أو الاستحباب و لا الحرمة أو الکراهة مدلولًا للفظ، و إنّما هی بحکومة العقل بمقتضی قانون العبودیّة و المولویّة تنتزع من اقتران الأمر أو النهی بالترخیص فی الترک أو الفعل و عدمه، فمتی ثبت الاقتران کشف عن کون الاعتبار المزبور مجعولًا علی سبیل الاستحباب أو الکراهة، و إلّا استقلّ العقل بالوجوب أو الحرمة خروجاً عن عهدة الطلب المولوی العاری عن الترخیص بعد قضائه بأنّه لو عاقب المولی وقتئذٍ کان عقابه مع البیان، فالمستعمل فیه اللفظ دائماً معنی واحد لا معنیان لتکون المقارنة المدّعاة فی المقام قرینة علی الاستعمال فی الأعمّ» می‌گویند در مواردی که در وجوب استعمال می‌شود یا در مواردی که در استحباب استعمال می‌شود در همه جا به یک معنای مطلق ابراز اعتبار نفسانی استعمال می‌شود بنابراین اینجا این طور نیست که اینجا ما بگوییم که نمی‌شود که در هر دو معنی استعمال بشود پس بنابراین باید در جامع استعمال شده باشد جامع هم استعمال شد جامع دلیل بر خصوص وجوب نیست و امثال اینها. «و علی هذا الأساس أنکرنا قرینیّة اتّحاد السیاق فیما لو ورد الأمر بجملة أُمور ثبت استحباب بعضها من الخارج، کما فی مثل قوله: اغتسل للجمعة و الجنابة، بناءً علی استحباب غسل الجمعة، فإنّ اقتران الأمر فیه بالترخیص فی الترک‌الثابت من الخارج» از اینجا کلمه «من الخارج» را دو بار تکرار کرده ولی در استدلال ایشان خارج بودن دخالت ندارد اگر از خود داخل هم استفاده بشود حکم همین است «لا یکشف عن استعمال الأمر فی الجامع بین الوجوب و الاستحباب لتضعف دلالته علی الوجوب فی الجنابة. و هذه الکبری منطبقة علی المقام، فإنّ قیام القرینة الخارجیّة علی إرادة الکراهة من البأس المتعلّق بالثلاثة فی الموثّقة بالإضافة إلی خصوص الأرض لا یکشف عن الاستعمال فی الأعمّ، بل

البأس فی السفینة ثابت و الترخیص غیر ثابت، فلا جرم یستقلّ العقل بالحرمة حسبما عرفت. إذن فالقول بالحرمة» ایشان در واقع می‌خواهد بگوید بأس در اعم از وجوب و استحباب استعمال نمی‌شود بأس در زجر استعمال می‌شود و زجر هر چند با وجوب

پرسش: ... پاسخ: نه خود زجر، بعث که هست یعنی دارم می‌خواهم بگویم که این کار کأنّ مبغوض است اصل مبغوضیت

پرسش: در اینکه مبغوضیتش مثلاً حالا شدید است در حدّ ... پاسخ: این می‌گوید آنها از باب اینکه اگر ترخیص بیاید می‌فهمیم که این مبغوضیتش، بحث شدید و قوی و این طور چیزها را اصلاً در بحث نمی‌کشند کأنّ ایشان می‌گویند بعث به معنای مطلق زجر است این زجر می‌تواند همراه ترخیص باشد از آن عقل کراهت انتزاع می‌کند می‌تواند همراه ترخیص نباشد از آن عقل حرمت انتزاع می‌کند حالا این طوری است.

«إذن فالقول بالحرمة لو لم یکن أظهر فلا ریب أنّه مقتضی الاحتیاط الوجوبی کما صنعه فی المتن» خب این یک عبارت است البته بعضی عبارتهای آقای خوئی از آن استفاده می‌شود که کأنّ ایشان سیاق را دالّ بر استحباب یا سیاق در نهی دالّ بر کراهت می‌دانند در عبارتهای اولیه مصباح الفقاهه و اینها این مطالب هست آن خیلی مهم نیست ممکن است خب اوایل آقای خوئی مبنایش این طور نبوده مصباح الفقاهه هم مال دوره‌های اول کلام آقای خوئی است قبل از شرح عروه و اینهاست ولی در بحثهای اخیر آقای خوئی هم این مطلب وارد شده در بحث صوم مثلاً که خب این اواخر هست آقای خوئی درس را گفتند یک عبارتی هست من فکر می‌کنم اینها را روی مبنای خودشان نگفتند حالا من عبارت را می‌خوانم ایشان یک روایت بحث در این هست که آیا ضیف می‌تواند به اذن مضیف روزه بگیرد یا نگیرد؟ در این بحث یک روایتی را می‌آورند که لا ینبغی للضیف باذن مضیف روزه بگیرد بعد ایشان می‌گویند که «فهی ظاهرة فی الکراهة، إمّا لأجل ظهور کلمة: «لا ینبغی» فی ذلک کما هو المشهور و إن لم نلتزم به أو لقرینتین فی نفس الروایة تقتضیان ذلک: إحداهما: التعلیل ثانیهما» می‌گویند از تعلیل استحباب استفاده

می‌شود مطلب دوم بحث سیاق را مطرح می‌کنند من فکر می‌‌کنم ... حالا عبارتش را می‌خوانم من فکر می‌کنم ایشان که سیاق را مطرح می‌کند خودش به آن مبتنی نیست ولی می‌گوید این دوتا قرینه وجود دارند ما ولو یکی را قبول نداریم ولی بعضی‌ها مثلاً قرینه دوم را هم قبول دارند «ثانیتهما: التذییل بقوله (علیه السلام): «و لا ینبغی لهم أن یصوموا إلّا بإذن الضیف» المتضمّن لحکم عکس المسألة» این مورد بحثشان جایی هست که ضیف باذن مضیف می‌خواهد روزه بگیرد اینجا مضیف باذن ضیف می‌خواهد روزه بگیرد «إذ لم یقل أحد هنا بالحرمة، بل لم یتعرّضوا للکراهة أیضاً رغم دلالة الصحیحة علیها، فیکشف ذلک بمقتضی اتّحاد السیاق عن أنّ الحکم فی الصدر أیضاً مبنی علی الکراهة» حالا چون ایشان وجه دیگری بر مطلبش داشته نخواسته دیگر مناقشه کند چند وجه حالا ... این در کلمات آقایان هست مثلاً چند وجه ذکر می‌کنند بعضی از وجوهشان بنابر مبنای خودشان نیست بنابر مبنای قوم هست به اینکه دیگر بناء ندارند در همه وجوه جمیع مناقشات مطلب را مطرح بکنند خب حالا این یک مطلب است اما اصل بحث مرحوم آقای خوئی خب اشاره فرموده بودند که ما قائل به این هستیم که بعث یا زجر مولا به حکم عقل لزوم امتثال را می‌آورد که ما عرض کردیم نه ما چنین چیزی نداریم بعث اقسامی دارد اگر آن چیزی که عقل حکم می‌کند این است که عبد باید آن گونه‌ای که مولا می‌خواهد انجام بدهد اگر به نحو وجوبی مولا بخواهد عبد هم باید آن را واجب بداند و رفتارش را بر طبق آن، اما جایی که به نحو استحبابی هست عقل حکم به لزوم امتثال ندارد و در جایی که شک داریم که بعث به نحو وجوبی هست یا به نحو استحبابی هست این مصداقی از مصادیق شک در وجوب هست که قاعده قبح بلا بیان یا برائت عقلیه یا برائت شرعیه یا احتیاط آن بحثها مصداقی از آن مصادیق است در شک در ایجاب یا تحریم آیا باید احتیاط کرد یا احتیاط نکرد این نکته جدیدی در این بحث وجود ندارد که ما وارد آن بشویم اما حالا من می‌خواهم اصل این بحث را یک مقداری روشن‌تر بکنیم حالا آیا از امر و نهی وجوب یا حرمت استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد \_ حالا اجمالاً عرض کنم تفصیلش باشد برای آن بحث امر و نهی \_ آن

این است که در اینکه امر و نهی مرادم صیغه امر و نهی یک بحث در مورد صیغه امر هست یک بحث در مورد ماده امر هست من حالا بحث را روی صیغه امر منحصر می‌کنم ماده امر آن یک بحث جداگانه‌ای دارد ماده به نظر می‌رسد ظهور در حرمت دارد آن بحثش جدا هست اگر امر را در موارد استحباب به کار بخواهیم ببریم آن مجاز هست امر اصلاً مفاد وضعی‌اش الزام است حاج آقا این را هم اشاره کردند که از استعمالاتی که کلمه امر را در کلمات قدماء به کار بردند اَمَره یعنی حکم بلزوم الفعل، این کار را الزامی دانست ایشان اشاره می‌کردند که طبری در هنگامی که دارد قضیه نامه حضرت به مسلم خدمت حضرت سید الشهداء (علیه السلام) نسبت به اوضاع کوفه را نقل می‌کند تعبیر می‌کند که «امره بالقدوم» یا «یامره بالقدوم» یک نامه‌ای نوشت «یامره بالقدوم» حاج آقا از این عبارت استفاده می‌کردند که در امر در ماده امر نه علو خوابیده نه استعلاء خوابیده و این «یامره» چون قطعاً طبری که این قضیه را دارد نقل می‌کند اعتقاد به علو مسلم یا استعلای مسلم ندارد یامره یعنی لازم می‌دانسته است و من هنا یظهر حالا یک چیز در پرانتز عرض بکنم در بعضی از روایات ما هست که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به حضرت امیر (علیه السلام) وصیت کردند به اینکه «اطعه فیما امرت» حالا عبارتش را نمی‌دانم هنگام ازدواج حضرت زهراء (سلام الله علیها) و حضرت امیر (علیه السلام) پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به حضرت امیر (علیه السلام) دستور دادند که «اطعه فیما امرت» خب اینجا گاهی اوقات در ذهن این هست که مگر حضرت زهراء (سلام الله علیها) امری هم نسبت به حضرت امیر (علیه السلام) می‌گیرند حضرت زهراء ؟؟؟ از آن هست که امر کنند نسبت به حضرت امیر (علیه السلام). این اشکال ناشی از این است که ما امر را در آن یک علو یا استعلایی معتبر بدانیم کأنّ دستور، الان ما در فارسی دستور که می‌گوییم در این یک نوع استعلاء لا اقل خوابیده یا علو خوابیده ولی کلمه امر مرادف دستور فارسی نیست یعنی حضرت می‌فرمایند اگر حضرت زهرا (سلام الله علیها) کاری را الزامی دانست شما آن را گوش کن اشاره به این است که کارها الزامی که حضرت زهرا (سلام الله علیها)

می‌کنند عین ثواب هست عین در واقع یک نوع از آن عصمت حضرت زهراء (سلام الله علیها) هم به یک معنی استفاده می‌شود که حضرت زهرا (سلام الله علیها) کاری را لازم نمی‌دانند مگر اینکه واقعاً لازم باشد طبیعتاً مصلحت الزامی داشته باشد طبیعتاً باید آن اطاعت بشود.

خب یک بحث، بحث ماده امر هست یا ماده نهی هست آنها این بحثها در این وجود دارد که آیا ماده امر ظهور دارد ظهور ندارد حالا ماده نهی هم یک بحثهای خاصی دارد در مورد نهی النبی آیا مواردی نهی النبی گفته شده آیا قرینه خارجی ما داریم برای اینکه استحباب از آن ؟؟؟ استفاده می‌شود آنها حالا بحثهای امر و نهی یک بحثهای خاص دارد که من نمی‌خواهم وارد آن بحثها بشوم. بحثی که می‌خواهم بگویم عمدتاً در مورد صیغه امر هست صیغه امر در موارد مختلفی استعمال می‌شود گاهی اوقات صیغه امر در موارد ... امر و نهی مثل هم هست حالا من بحث را روی امر می‌برم ... گاهی اوقات در موارد وجوب استعمال می‌شود «اقیم الصلاة» مثلاً «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ» که اشاره به نماز ظهر داشت گاهی اوقات در مستحب استعمال می‌شود صلّ صلاة اللیل مثلاً گاهی اوقات در جامع بین وجوب و استحباب مثل «اقیم الصلاة»، «اقیم الصلاة» هم در موارد نمازهای واجبه هست هم در مورد نمازهای مستحب هست گاهی اوقات در موارد ارشاد به جزئیت یا شرطیت وارد می‌شود صلّ مع الطهور و امثال اینها گاهی اوقات در این موارد مختلفی که امر مولوی هست یا امر ارشادی هست حالا مولوی‌اش به نحو وجوبی هست یا استحبابی هست مستعمل‌فیه، اولاً این موارد آیا در اینها تجوّز رخ داده یا تجوّز رخ نداده به نظر می‌رسد که همه اینها حقیقت هست آدم هیچگونه احساس تجوّزی نسبت به مستعمل‌فیه نمی‌کند این یک نکته، نکته دوم اینکه آیا مستعمل‌فیه مختلف هست، مستعمل‌فیه یعنی در معانی مختلف استعمال می‌شود آن هم به نظر مستعمل‌فیه مختلف نمی‌آید همه اینها مستعمل‌فیه بعث و زجر است انشائی است بعث انشائی هست این کار را بکن، حالا این کار را بکن این طور نیست که ما اول باید ببینیم که اگر از خارج فهمیدیم که این کار را وجوبی هست یا این کار استحبابی هست

مفاد این کلام تغییر می‌کند مستعمل‌فیه‌اش تغییر نمی‌کند ولی با این حال با وجودی که مستعمل‌فیه‌اش تغییر نمی‌کند ما معانی مختلف از اینها می‌فهمیم این مقدار مسلم است که از یکی‌شان وجوب می‌فهمیم از یکی‌شان استحباب می‌فهمیم از یکی‌شان ارشاد می‌فهمیم با وحدت مستعمل‌فیه چطوری این معانی مختلفی که از این لفظ استفاده می‌شود فهمیده می‌شود به نظر می‌رسد که این معانی مختلف از مدلولهای تفهیمی کلام است نه مدلول استعمالی کلام و مدلول تفهیمیی هست که از مقام استفاده می‌شود توضیح ذلک این است که یک موقعی یک استاد اخلاقی دارد درس اخلاق می‌گوید، می‌گوید که طلبه‌ها نماز شب بخوانید، طلبه‌ها صدقه بدهید طلبه‌ها نماز اول وقت را ترک نکنید حالا امر یا نهی امثال اینها این مقام، مقام بیان احکام فقهی نیست این می‌خواهد چون غرض و انگیزه متکلّم تکمیل نفوس مخاطبین هست با انجام مطلق مطلوبات شارع اعم از مطلوبات وجوبی یا مطلوبات استحبابی این انگیزه متکلّم که انگیزه‌ای هست که در مقام افهام هم آن انگیزه مشخص هست که متکلّم در این مقام هست این باعث می‌شود که امری که آنجا می‌کند امرش ظهور در وجوب نداشته باشد به خلاف یک فقیهی که از او سؤال می‌کنند می‌آیند از او مسئله سؤال می‌کنند، سؤال می‌کنند که آقا ما نمازمان قضاء شده چکار کنیم می‌گوید نمازت را قضاء کن «اقض ما فات کما فات» این درمقام بیان ... یا مثلاً بنده خدایی هست که می‌خواهد حج مشرف بشود هنوز هیچ حج هم انجام نداده که اصلاً جایش این نیست که آن مستحبات برایش بیان کند می‌آید می‌گوید که محرم بشو این شکلی محرم بشو آداب احرام را به او یاد می‌دهد

پرسش: وجوب اخلاقی ... پاسخ: اصلاً ظهور اخلاقی یعنی چه؟ همین را می‌خواهم بگویم بحث ظهور اخلاقی ما نداریم من این را می‌خواهم بگویم همین را می‌خواهم توضیح بدهم این نیست که ما یک ظهور اخلاقی و ظهور فقهی داشته باشیم اینجا مستعمل‌فیه اینها یکی است ولی آن مراد تفهیمی می‌تواند مختلف باشد و مراد تفهیمی هم از سنخ ظهور است نمی‌‌خواهیم بگوییم ... ولی مستعمل‌فیه نیست ظهور فقط مربوط به مراد استعمالی لفظ نیست اینجا ظهورات اوامر

متفاوت است این دوتا بحث را من به نظرم بحث مراد تفهیمی و تفکیکش از مراد استعمالی خیلی جاها یک سری مشکلاتی را بر طرف می‌کند یکسری اصلاً اختلافاتی که بین قدماء‌و متأخرین رخ داده این است که متأخرین مثلاً متوجه شدند که این اوامر حقیقت هستند مجاز نیستند هیچگونه احساس تجوّز در آن نمی‌شود بنابراین گفتند در یک معنی استعمال می‌شود قدماء‌گفتند نه در معناهای مختلف استعمال می‌شود چون دیدند که معناهای مختلفی از آن فهمیده می‌شود این اصلاً به علت عدم تفکیک بین این دو مرحله هست قدماء یک قسمتی از بحث را اجراء کردند متأخرین قسمت دیگری از بحث را اجراء کردند یعنی آن قول صحیح دوتا احساس وجدانی هست که هر دو احساس وجدانی هم درست هست ولی وقتی این احساس وجدانی‌ها تحلیل می‌شود هر دو تحلیلهایی که در مورد این احساسات وجدانی هست تحلیلها نادرست بوده چون هر کدام از اینها به جنبه‌ای از این چیزهای وجدانی خودشان توجه کردند خلاصه عرض من این هست که در موارد امر وجوبی امر استحبابی امر ارشادی مستعمل‌فیه امر واحد هست هر چند مراد تفهیمی و آن چیزی که متکلّم می‌خواهد به متکلّم القاء کند و ظهور کلام متفاوت است آنجا ظهور در وجوب دارد و این ظهور در وجوب نه به خاطر این هست که لفظ امر موضوع‌له‌اش وجوب هست و در وجوب استعمال شده است نه به دلیل اینکه مقام، مقام ایجاب هست مقام ذکر احکام فقهی هست

پرسش: ... پاسخ: حالا آن را بعد در موردش صحبت می‌کنم.

این را که الان دارم مطرح می‌کنم در جایی هست که ما یقین داریم مفاد چی هست حالا جایی که شک بکنیم مفاد چی هست؟ آن را بعد صحبت می‌‌کنیم این مقدمه است برای اینکه اول آنجاهایی که یقیناً مراد روشن هست را تحلیل بکنیم بعد موارد شک را در موردش صحبت می‌‌کنیم بحث ما این است در مواردی مفاد روشن است اینجاها مستعمل‌فیه‌ها در همه این موارد یکی است ولی این طور نیست حالا این نکته را هم من عرض بکنم امر ارشادی بعضی وقتها آقایان خیال کردند که امر ارشادی به منزله اخبار است کأنّ مستعمل‌فیه‌اش را مستعمل‌فیه اخباری گرفته‌اند بعد یک نتیجه‌گیریهایی کردند که اصلاً نتیجه‌گیریهای درستی

نیست نه امر ارشادی هم امر دارد می‌کند مستعمل‌فیه‌اش هم امر هست ولی تعبیر بعضی‌ها این طور هست مرحوم آخوند تعبیر می‌کند در این طور موارد که داعی مختلف است در بحث طلب در بحث صیغه امر می‌گوید امر در بعث انشائی استعمال می‌شود و آن معانی مختلفی که برای امر ذکر کردند دواعی هستند ما آنجا ذکر می‌کردیم که اینها دواعی نیستند که در مرحله شکل‌گیری ظهور دخالت نداشته باشند مستعمل‌فیه‌اش همان طور هست که مرحوم آخوند می‌گوید ولی اینها دواعیی هستند که به دلالت لفظ مربوط‌اند لفظ ما بر آنها دلالت می‌کند و بنابراین و آنها از مقام استفاده می‌شود که آیا این امر را در مقام تحکم به کار می‌برد یا در مقام استهزاء به کار می‌برد آن مقامات تعیین کننده مستعمل‌فیه نیست بلکه تعیین کننده مدلول تفهیمی کلام است آقای سیستانی در یکی از تقریرات آقای سیستانی دیدم در قاعده لا ضرر بود یا در الرافد بود یا شاید در هر دو بود یک تعبیری در این طور موارد به کار برده بودند که اینجاها محتوای کلام مختلف است دواعی، از سنخ دواعی نیست بلکه محتوای کلام هست و من حالا تعبیر محتوای نمی‌خواهم بکنم حالا آن چون محتوای خودش یک تعبیر خیلی مندوج و گنگی هست می‌خواهم این طوری تعبیر بکنم بگویم این یک چیزی هست که تفهیم بشود مراد تفهیمی ما در واقع

پرسش: ... پاسخ: نمی‌خواهم مدلول مراد ایشان را چیز بکنم ایشان هم در واقع می‌خواهم بگویم همان نکته‌ای را رویش تکیه می‌خواهند بکنند که این از سنخ ... آخر دواعی بعضی وقتها دواعیی هستند که در نفس متکلّم هست هیچ به مخاطب هم او را ابراز نمی‌‌کند مثلاً بحث اینکه تقیةً یک حکمی را من بیان می‌کند داعی من بر بیان این حکم ابراز واقع نیست داعی من این است که می‌ترسم آن چیزی که من را به گفتن این کلام وادار می‌کند ترس است یا داعی من بر گفتن این کلام امتحان است ولی آیا اینکه من دارم امتحان می‌کنم هم با مخاطب دارد تفهیم می‌کند؟ که اصلاً نقض غرض می‌شود بعضی از دواعی هست اگر به مرحله اراده تفهیمی برسد خلاف غرض متکلّم است فرق است بین دواعیی که تفهیم می‌شود و دواعی که نمی‌شود معانی مختلفی برای امر در کتب نحوی ذکر

می‌شود یا در کتب فقهاء ذکر می‌شود اینکه امر گاهی اوقات وجوبی هست گاهی اوقات استحبابی هست گاهی اوقات نمی‌‌دانم ارشادی هست همه اینها از سنخ مفادهای تفهیمی هستند و این مفادهای تفهیمی از مقام ناشی می‌شود و دلالت امر بر وجوب ناشی از این است که متکلّم در مقام بیان حکم الزامی است حالا توضیح این باشد و تأثیرش در این بحث می‌خواهم

پرسش: ... ظهورات مختلف دارد آن وقت مستعمل‌فیه‌هایش هم مختلف است پاسخ: مستعمل‌فیه‌هایش یکی است مستعمل‌فیه‌اش یکی است ولی مدلولها تفهیمی‌اش مختلف است مستعمل‌فیه غیر از مدلول تفهیمی است مدالیل تفهیمی مختلف دارند با مستعمل‌فیه واحد روی همین جهت مجاز نیست

پرسش: ... پاسخ: ظهور استعمالی‌شان مختلف نیست ولی ظهور تفهیمی‌شان مختلف است ما دوتا ظهور، این را من به نظرم خیلی مهم است تفکیک بین اینها اصلاً یک سری بحثها گنگ شده و بحثها از چهار چوب خودش خارج شد به دلیل عدم تفکیک بین این دو مرحله هست حالا ادامه بحث را انشاء الله فردا توضیح می‌دهم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»